

دکتر جان اسوالت ، خروج، جلسه ۱۱، خروج ۲۱-۲۲

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱۱، خروج ۲۱-۲۲ است

خب، ساعت فرا می‌رسد، و اکنون زمان آن فرا رسیده است، پس بیایید شروع کنیم

بیایید با هم دعا کنیم. پدر، ما دوباره به سوی تو می‌آییم، در حالی که وابستگی مطلق خود را به تو درک می‌کنیم. ما می‌توانیم کتاب مقدس را مانند هر کتاب دیگری مطالعه کنیم و از آن ارزش‌هایی بیاموزیم، اما کتاب مقدس هیچ کتاب دیگری نیست.

این عین کلام خداست، بنابراین از تو می‌خواهیم که امشب بیای و روح خود را بر ما جاری کنی. به ما کمک کن تا چهره تو را فراتر از صفحه مقدس ببینیم. ای خداوند، به ما کمک کن تا صدای تو را فراتر از کلمات چاپ شده بشنویم.

ای پروردگار، به ما کمک کن تا در حالی که قلب‌هایمان را از طریق کلام تو به روی تو می‌گشاییم، با تو روبرو شویم. به نام تو دعا می‌کنیم، آمین.

ما به بخش میانی این تقسیم‌بندی خاص، یعنی عهد، نگاه می‌کنیم.

ما اول از همه، آمادگی برای عهد را به این صورت دیدیم که خداوند هم، نه هر دو، بلکه به صورت سه‌گانه شناختی، همانطور که گذشته را به آنها یادآوری کرد و وعده‌هایی برای آینده به آنها داد، و همچنین آنها را به صورت ارادی آماده کرد، همانطور که به آنها سه وظیفه برای انجام داد، که به نوعی گام‌های کوچک کودکانه‌ای در راه اطاعت از عهد بود، و در نهایت، به طور مؤثر، همانطور که او با صدای دمیدن شیپور و جلوه‌های بصری فرود آمدن دود، دود و آتش بر کوه، آمد. حال، در فصل‌های ۲۰ تا ۲۳، ارائه عهد را داریم. ما مقدمه تاریخی، ببخشید، را دیدیم: خداوند این عهد را با آنها بست.

سپس، در مقدمه تاریخی در فصل ۲۰، آیه ۲، وقتی به ما گفته می‌شود که خدا آنها را از مصر بیرون آورده است. این اساس ارائه این عهد و سپس خود عهد است. دیدیم که چگونه در فصل ۲۰، آیات ۱ تا ۱۷ خلاصه‌ای از شروط و ضوابط را داریم و متوجه شدیم که اینها به عنوان موارد ذکر نشده‌اند.

این موارد به این صورت بیان نشده‌اند که اگر این اتفاق افتاد، شما این کار را انجام می‌دهید. این چیزی است که قرار است امشب در مورد آن صحبت کنیم. بلکه به صورت مطلق بیان شده‌اند.

تو نباید، یا باید. و ما در مورد چگونگی امکان این امر صحبت کردیم، زیرا سازنده‌ی پیمان، خالق جهان است. و آن شخص می‌تواند بگوید، تو هرگز نمی‌توانی این کار را انجام دهی، یا همیشه باید این کار را انجام دهی.

پادشاهی که در حال ارائه یک قانون است، تنها چیزی که می‌تواند بگوید این است که در این نوع موقعیت باید این کار را انجام دهید. در آن نوع موقعیت، باید آن کار را انجام دهید. چرا؟ چون من پادشاه هستم و باید این کار را انجام دهید. اگر این کار را نکنید، شما را می‌کشم.

اما در اینجا، در این خلاصه‌ی کوتاه و قابل توجه، اصول مطلق وجود دارد که مواردی که امشب و هفته‌ی آینده به آنها خواهیم پرداخت، بر اساس آنها بنا شده‌اند. حال، در آیات ۱۸ تا پایان فصل ۲۱، آیه‌ی ۲۶، نوعی میان‌پرده داریم. و این میان‌پرده از دو بخش تشکیل شده است.

اول از همه، در ۱۸ تا ۲۱. و به ما گفته شده است که وقتی مردم رعد و برق و صدای شیپور و کوه پر از دود را دیدند، ترسیدند و لرزیدند و از دور ایستادند و به موسی گفتند «: تو با ما صحبت کن و ما گوش می‌دهیم، اما خدا با ما صحبت نکند، مبادا بمیریم.» موسی به مردم گفت «: نترسید، زیرا خدا آمده است تا «. شما را بیازماید، تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید»

قوم در فاصله‌ای دور ایستادند در حالی که موسی به تاریکی غلیظ، جایی که خدا بود، نزدیک می‌شد. حال این موضوع، اول از همه، چه چیزی را در مورد چگونگی دریافت ده فرمان به ما می‌گوید؟ بله، اما آنها درخواست می‌کنند که دیگر چه اتفاقی نیفتد؟ شنیدن صدای خدا. آنها صدای خدا را شنیدند که ده فرمان را بیان می‌کرد.

به تنبیه، فصل ۴، آیه ۱۲ مراجعه کنید. لطفاً یکی آن را بخواند. بله، حالا ۳۳، لطفاً

یه نفر؟ امم-هوم. حالا، فصل ۵، آیات ۲۳ تا ۲۷. صدامو نمی‌شنوی

و شما گفتید، بنگرید، خداوند، خدای ما، جلال و عظمت خود را به ما نشان داده است، و ما صدای او را از میان آتش شنیده‌ایم. امروز ما شاهد بودیم که خدا با انسان صحبت می‌کند، و انسان هنوز زنده است. بنابراین، فکر می‌کنم ما اغلب از این موضوع غافل می‌شویم.

کتاب مقدس می‌گوید که خدا ده فرمان را با صدایی رسا بیان کرد. و ۴۰ سال بعد، موسی می‌گوید: ای مردم این را به خاطر داشته باشید. هیچ کس دیگری هرگز نشنیده است که خدا با صدایی رسا صحبت کند.

خیلی شگفت‌انگیز است. حالا، واکنش آنها چیست؟ برگردیم به سفر خروج. آنها می‌ترسند، و می‌خواهند چه اتفاقی بیفتد. آنها دیگر نمی‌خواهند خدا با آنها صحبت کند.

این خیلی جالبه. اونا می‌خوان یه کم بین خودشون و خدا فاصله باشه. حالا، موسی در آیه ۲۰ دلیل این کار خدا رو چی می‌گه؟ کسی می‌دونه؟ این یه امتحانه.

آزمایش چه چیزی؟ پس ترس از خدا. حال، توجه کنید، او می‌گوید، نترسید. زیرا خدا آمده است تا شما را بیازماید، تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید.

حالا، نترس چون خدا می‌خواد بترسی. اینجا چه خبره؟ این یه نوع ترس متفاوته. یه جورایی وحشت هم هست.

وحشت ناشناخته‌ها. وحشت شگفت‌انگیز. صدایی از تاریکی سخن می‌گفت، و نمی‌دانی از کجا می‌آمد.

بله، خدا به این نوع ترس علاقه‌ای ندارد. این یک احترام است. این راهی برای واکنش نشان دادن است که در آن با خدا سر و کله نمی‌زنید.

شما رفتار زندگی خود را با دقت زیادی انتخاب می‌کنید، زیرا می‌دانید با چه نوع موجودی سر و کار دارید. خدا نمی‌خواهد ما در وحشت زندگی کنیم. خدا نمی‌خواهد ما در آن حس ترس مطلق زندگی کنیم، جایی که نمی‌دانیم او قرار است در مرحله بعد با ما چه کند.

اما او می‌خواهد ما با آگاهی کامل از اینکه خدایی وجود دارد که قرار است ما را در قبال رفتارمان پاسخگو نگه دارد، زندگی کنیم. او نمی‌خواهد آنها در روز داوری بگویند: «خب، من نمی‌دانستم.» پس موسی می‌گوید: خدا این کار را عمداً انجام می‌داد.

خدا واقعاً سعی داشت آن حس شگفتی را در تو ایجاد کند. ما اینجا با چه کسی طرف هستیم؟ یک پدر بزرگ «نیمه نابینا که در آسمان‌ها زندگی می‌کند و می‌گوید: اشکالی ندارد عزیزم. نه، نه

خالق شگفت‌انگیز، خود از نظر اخلاقی پاک است و از قوم خود نیز انتظار دارد که از نظر اخلاقی پاک باشند. بسیار خب، حالا، این میان‌پرده‌ی کوتاه، مرحله‌ی دومی هم دارد. آیات ۲۲ تا ۲۶

همانطور که گفتم، این آیات دستورات خودشان را دارند. با این حال، آنها بخشی از ده فرمان نیستند. و از نظر شکل، کاملاً با آنچه در ادامه می‌آید، مطابقت ندارند.

خب، به نظر شما اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ نکته‌ی این آیات چیست؟ بسیار خب. بسیار خب. درباره‌ی پرستش است.

این در مورد ایجاد این الگوی پرستش است. و ما خالق را می‌پرستیم، نه مخلوق را. حالا، چرا گفتن این موضوع اینجا مهم است؟ او در مورد نوع محرابی که می‌توانید بسازید صحبت می‌کند.

تو نباید در کنار من خدایان نقره‌ای بسازی. گفتن این چیزها اینجا، مثلاً بین خلاصه و متن کامل، چه فایده‌ای دارد؟ این به بت‌پرستی مربوط می‌شود. تمام مسئله‌ی اساسی که در این کتاب مطرح شده این است که خدا کیست؟ فکر می‌کنم به همین هم اشاره دارد.

بله، بله. بله، اما آنها کمی بعدتر تلاش کردند. بله، فکر می‌کنم این چیزی است که اینجا و در این بین اتفاق می‌افتد.

او می‌گوید، به یاد داشته باشید که این موضوع چیست. رفتار اخلاقی شما ابراز پرستش من است. حال دوباره، این اخلاق را در سطح کاملاً متفاوتی نسبت به جاهای دیگر در جهان باستان قرار می‌دهد.

در جای دیگری از دنیای باستان، اخلاق مسئله‌ای مربوط به دولت است. آنها مسئله‌ای مربوط به دین نیستند. پادشاه به اندازه کافی باهوش است که بداند جامعه‌ای که در آن همه دروغ می‌گویند، جامعه‌ای است که رو به فروپاشی است.

و بنابراین، او می‌گوید، هیچ‌کس در قلمرو من دروغ نخواهد گفت. چرا؟ چون من می‌گویم. اینجا، دروغ نگویند زیرا خالق دروغ نمی‌گوید.

اینجا دلیل فروپاشی جامعه‌ای که در آن همه دروغ می‌گویند را می‌فهمیم. اینجا دلیل فروپاشی جامعه‌ای که در آن همه دارایی‌های یکدیگر را می‌دزدند را می‌فهمیم. بت‌پرستان آنقدر باهوش هستند که بدانند آدم‌های احمقی نیستند.

آنها به اندازه کافی باهوش هستند که بدانند، خب، من نمی‌دانم چرا، اما شما نمی‌توانید اجازه دهید این چیزها ادامه پیدا کند. اگر این کار را نکنید، همه چیز تمام می‌شود. حالا، برای من نگاه کردن به روسیه جذاب است.

روسیه، اتحاد جماهیر شوروی، نمونه بارز چیزی بود که من در موردش صحبت می‌کنم. حاکمان فهمیدند که نمی‌توان دزدی را مجاز دانست. حاکمان فهمیدند که نمی‌توان زنا را مجاز دانست.

حاکمان می‌دانستند که نمی‌توان دروغ گفتن را مجاز دانست. اما این شامل حال آنها نمی‌شد، زیرا در ذات واقعیت نوشته نشده است.

این فقط یک واقعیت عملی زندگی است. اکنون فرهنگ رو به زوال غرب وارد روسیه شده است. و برای شهروند معمولی روسیه امروز، زندگی بسیار غیراخلاقی‌تر از دوران کاگ ب است.

چون قبلاً توسط رهبری بر مردم عادی تحمیل می‌شد، چون به هر دلیلی جامعه این‌طور کار می‌کند. حالا البته، دوباره می‌گوییم که این در مورد ما صدق نمی‌کند. حالا، شما می‌گویید فرهنگ رو به زوال غرب منظورتان چیست؟ منظورم این است که ما قبلاً اخلاق مدار بودیم، به طرز چشمگیری اخلاق مدار، چون می‌دانستیم که اخلاق نوعی عبادت است.

ما این ایده را ۷۵ سال پیش از دست دادیم، و با شتابی که در حال ناپدید شدن است، پیش رفته‌ایم.

چرا باید اخلاقی باشم؟ فایده‌ای ندارد. دروغ گفتن خیلی کاربردی‌تر از راست گفتن است. بنابراین، به نظرم این متن کوتاه، به نوعی بین ده فرمان و مثال‌هایی که مطرح می‌شوند، بسیار مهم است، ایجاد رفتار اخلاقی نوعی عبادت است.

چرا نباید دروغ بگوییم؟ چون ناجی ما دروغ نمی‌گوید. خوب، شاید دروغ گفتن بعضی وقت‌ها جواب بدهد. چه اهمیتی دارد؟ ناجی ما دروغ نمی‌گوید.

شاید دزدی بعضی وقت‌ها جواب بدهد. چه اهمیتی دارد؟ منجی ما دزدی نمی‌کند. و بنابراین، ما این چند صد سال شگفت‌انگیز و شگفت‌انگیز را داشته‌ایم.

جایی که فرهنگی به طرز چشمگیری اخلاق مدار بوده است. چون در لایه‌های زیرین آن فرهنگ، این [اخلاق گرایی] وجود داشته است. حالا، این [اخلاق گرایی] از بین رفته است.

و ما تعجب می‌کنیم که اخلاق کجا رفت. بسیار خوب. سپس به نمونه‌هایی از این اصول مطلق می‌رسیم.

آنها به صورت موردی بیان شده‌اند. اگر این اتفاق بیفتد، این کاری است که شما باید انجام دهید. حال همانطور که در مقدمه اشاره کردم، سه نوع قانون در سراسر این بخش از میثاق با هم درآمیخته‌اند.

شما قوانین اخلاقی دارید. قوانین اخلاقی حقیقت مطلق را بیان می‌کنند. و معمولاً به طور مطلق بیان می‌شوند.

آنها تمایل دارند با مسائل مربوط به خود زندگی سر و کار داشته باشند. و مجازات معمولاً مرگ است. سپس قوانین مدنی را داریم.

قوانین مدنی معمولاً به صورت موردی بیان می‌شوند. و شما اصولی در قالب زمان‌بندی شده دارید. طیف مسائل بسیار گسترده است.

از مسائل زندگی گرفته تا مسائل مالی. و به همین ترتیب، مجازات‌ها از اعدام تا جریمه نقدی متغیر است. قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ام.

اما بگذارید دوباره با یک مثال بگویم. منظورم چیست؟ فرم مقید به زمان. شما با مسائلی سروکار دارید که به آن جامعه مدنی مربوط می‌شود.

خب، شما قانون گاو نر شکاری را دارید. من یک گاو دارم. و می‌دانم که او بدجنس است.

و من او را بزرگ نمی‌کنم. و او تو را می‌کشد. من یک قاتلم

و من مستوجب مجازات اعدام هستم. از طرف دیگر، گاو نر من همیشه به نرمی یک پروانه بوده است. و بنابراین، البته، من او را سرزنش نمی‌کنم.

چرا باید این کار را بکنم؟ یک روز، بدون هیچ دلیل مشخصی، او دیوانه می‌شود و همسایه‌ام را می‌کشد. من بی‌گناهم. و خانواده همسایه‌ام ممکن است از من انتقام خونین بگیرند.

خب، من این قانون را دوست دارم چون گاو نر ندارم. با این حال، ماشین دارم. و می‌دانم که ترمزهایش خراب است.

و من به هر حال رانندگی می‌کنم. و ترمزها از کار می‌افتند. و من تو را می‌کشم.

ایالت کنتاکی هر چه می‌خواهد بگوید، خدا می‌گوید من قاتلم. تا جایی که من می‌دانستم، ترمزه‌ایم مشکلی نداشتند. هیچ دلیلی برای نگرانی در مورد آنها نداشتم.

و ناگهان، آنها شکست می‌خورند. و من به تو ضربه می‌زنم و تو را می‌کشم. ایالت کنتاکی هر چه بگوید، من مسئول نیستم.

اصل چیست؟ اصل این است که دانش مسئولیت است. اما این اصل به صورت زمان‌بندی شده بیان شده است. بنابراین همیشه، در قوانین مدنی، ما باید دائماً در حال ترجمه باشیم.

اصل اینجا چیست؟ اصل ابدی و تغییرناپذیری که در این محیط وابسته به زمان بیان می‌شود. در نهایت، قانون تشریفات وجود دارد. قانون تشریفات هم به صورت مطلق و هم در موارد خاص بیان می‌شود.

این مربوط به عبادت است. مجازات، محرومیت از عبادت است و اغلب با توجه به جامعه بیان می‌شود.

این قوانین درس‌های عینی هستند. آنها یک حقیقت معنوی را آموزش می‌دهند. گناه چقدر جدی است؟ شما باید یک بره از گله خود بیاورید.

بره ای که همان چیزی است که یک بره باید باشد. بدون نقص. بره ای که بتوانید آن را در بازار بفروشید و قیمت خوبی برایش بگیرید.

آن نوع بره. و شما آن را می‌آورید. و دست خود را روی سرش می‌گذارید.

و تو، گناهکار، گلویشت را می‌بری در حالی که کشیش خون را می‌گیرد. گناه چقدر جدی است؟ زندگی و مرگ جدی هستند. هیچ بخششی برای گناه وجود ندارد.

اما در ریختن خون. اما روزی، آن مرد وحشی، آن بیرون در امتداد اردن، پوست شتر کهنه و فرسوده‌ای به تن داشت. اگر شترها را بشناسید، می‌دانید که چیزهای بهتری از پوست شتر برای پوشیدن وجود دارد.

آن مرد می‌گوید، اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد. و سیستم قربانی به طور ناگهانی متوقف می‌شود. چون می‌بینید، دو نکته در مورد درس‌های عینی وجود دارد.

می‌خواهم به جانی کوچولو یک مفهوم انتزاعی ریاضی خیلی خیلی پیچیده یاد بدهم. و آن همان موج، ضربدر، موج، خطوط موازی، ضربدر خمیده است. خوب، دوستان، این یک مفهوم انتزاعی سطح بالا است.

خب، چطور می‌خواهم بهش یاد بدم؟ جانی، من چند تا ماژیک دارم؟ بابا، چند تا ماژیک؟ اه، سه تا. نه، نه، دوباره امتحان کن.

دو. بله، بله. تو باهوشی.

تو دنبال مادرت برو. خیلی خوب، بریم. چند تا ماژیک دارم؟ بابا، میشه اون یکی رو ببینم؟ نه.

چند تا؟ دو تا. خوبه، خوبه. حالا، چند تا ماژیک؟ ای بابا.

وقتی دو را با دو جمع کنم، چند می‌شود؟ چهار. بله، بله، بله. درست متوجه شدید.

درس‌های عینی. خوب، دو نکته در مورد درس‌های عینی وجود دارد. اول اینکه، آنها باید همیشه بی‌نقص انجام شوند.

دو به علاوه دو می‌شود چهار. دو به علاوه دو می‌شود چهار. هر بار، باید بی‌نقص انجام شود.

جایی برای طفره رفتن نیست. کاملاً انجام شده. این شماره یک است.

دوم اینکه، وقتی نکته را گرفتی، دیگر به آن اشیاء نیازی نداری. جانی قرار است به دانشگاه برود و حساب دیفرانسیل و انتگرال بخواند. همین که از در بیرون رفت، گفتم: جانی، ۵۰،۰۰۰ ماژیکت را گرفتی؟ گفت: نه. بابا، فکر کنم گرفتم.

فکر می‌کنم متوجه شدم. بنابراین، قانون اخلاقی برای همه زمان‌ها، برای همه مکان‌ها، برای همه مردم، به همین شکلی که هست، است. قانون مدنی یک اصل بی‌زمان است اما در قالبی وابسته به زمان محصور شده است.

قوانین آیینی، درس‌های عینی هستند که حقیقت معنوی را آموزش می‌دهند. بنابراین، مخالفان ما خواهند گفت، خوب، شما می‌گویید که ما باید ده فرمان را رعایت کنیم. پس چرا شما گوسفند قربانی نمی‌کنید؟ چون ده فرمان در سطح قوانین آیینی نیستند، به همین دلیل است.

بنابراین، آیا شریعت توسط مسیح منسوخ شده است؟ به هیچ وجه. به هیچ وجه. آیا جنبه‌هایی از آن وجود دارد که با آمدن مسیح منسوخ شده باشد؟ کاملاً.

اما، از نظر اصول اخلاقی پایدار، آنها توسط خود خالق در ذات اشیا نوشته شده‌اند. بسیار خب، همه این‌ها برای شروع بحث بود. اما با همه این‌ها، اخلاق، با قرار دادن قانون در چارچوب یک پیمان، اخلاق را بر مبنایی کاملاً متفاوت از هر جای دیگری در خاورمیانه قرار می‌دهد.

اشاره شده است که بسیاری از این مواردی که خواهیم دید، و به طور کلاسیک، قانون گاو نر گورینگ، بسیاری از آنها در سایر قوانین جهان باستان یافت می‌شوند. بنابراین، اغلب گفته می‌شود، خب، موسی فقط چیزی را از جایی از کتاب کپی کرده است. نه، خدا بسیار مقتصد است.

اگر این مردم بت‌پرست به اندازه کافی باهوش هستند که اصول پایداری را کشف کنند، خدا می‌گوید، چرا چرخ را دوباره اختراع کنیم؟ اما تفاوت در این است، تفاوت در انگیزه است. چرا این کار را می‌کنم؟ زیرا این بیانگر اراده پروردگار عهد من است، که مرا از اسارت رهایی بخشیده و خالق جهان است. بنابراین، کل چرایی اساساً تغییر می‌کند.

و این تمام تفاوت را در دنیا ایجاد می‌کند. خب، ۲۱ تا ۲۳ نمونه‌هایی از این اصول هستند.

دزدی نکردن یعنی چه؟ دروغ نگفتن یعنی چه؟ زنا نکردن یعنی چه و غیره؟ خب، ۲۱، ۱ تا ۱۱، این دستورات در مورد چیست؟ نحوه برخورد شما با خدمتکاران. حالا، جالب نیست؟ باز هم، من نمی‌دانم چرا قوانین به این ترتیب اینجا هستند. بنابراین، نمی‌توانم بگویم که جواب را دارم، و امیدوارم شما آن را بفهمید.

فقط می‌خواهم در مورد توضیحات احتمالی فکر کنیم. چرا این مثال‌های مربوط به اطاعت از عهد را با قوانینی در مورد نحوه رفتار با یک برده شروع می‌کنید؟ اولاً، آنها از برده بودن آمده‌اند. بنابراین، آنها گاهی اوقات به نوعی به راحتی نیاز دارند تا فراموش کنند که از کجا آمده‌اند.

و خدا می‌گوید، نه، این کار را نکن. مگر نمی‌گویی، آهان، حالا من آزادم؛ حالا می‌توانم به دیگران ظلم کنم؟ نه، نه.

به یاد داشته باشید، تنها دلیلی که شما برده نیستید، فیض است. و بنابراین، شما نیز به آنها فیض می‌دهید. وقتی یک برده عبری می‌خرید، او شش سال خدمت می‌کند و در سال هفتم، رایگان آزاد می‌شود.

همانطور که در مقدمه اشاره کردم، چیزی که اینجا در موردش صحبت می‌کنیم، چیزی است که در روزگاران اولیه ما به آن بردگی اجباری می‌گفتند. در نقاط مختلف عهد عتیق مشهود است که عبرانیان برده داشتند. افرادی که هیچ آزادی نداشتند و هیچ امکانی برای آزاد شدن نداشتند.

اینها معمولاً خارجی‌هایی بودند که در جنگ اسیر شده بودند. بحث ما این نیست. بحث ما در مورد چنین شرایطی است که فرد عمیق‌تر و عمیق‌تر در فقر فرو رفته و جایی برای رفتن و کاری برای انجام دادن ندارد.

چنین شخصی می‌تواند شش سال خودش را به شما بفروشد. و در ازای کارشان، شما به آنها جا و غذا می‌دهید. و در پایان این مدت، امیدوارم که بتوانند کمی درآمد جمع کنند و بعد از این مدت دوباره روی پای خود بایستند.

بنابراین این چیزی است که ما اینجا در کل شماره آزادی در سال هفتم در مورد آن صحبت می‌کنیم. این برای این نوع موقعیت است. من به دلیل میراث خودم علاقه خاصی به این موضوع دارم.

من از نسل منونایت هستم. منونایت‌ها مورد نفرت کالونیست‌ها و لوتری‌ها بودند. کاتولیک‌ها را که دیگر کاری نداریم.

و بنابراین، آنها در سوئیس شروع به کار کردند. آنها تحت آزار و اذیت از سوئیس اخراج شدند. بسیاری از آنها به جنوب غربی آلمان رفتند.

دیگران به هلند رفتند. آنهاپی که در جنوب غربی آلمان بودند، آنها نیز مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. و. بنابراین، بسیاری از آنها تصمیم گرفتند به دنیای جدید بیایند.

بین سال‌های ۱۷۰۰ تا ۱۷۵۵، ۷۰،۰۰۰ نفر از اعضای فرقه منونیت به پنسیلوانیا آمدند. خب، آنها مجبور بودند از طریق رودخانه راین به بنادر هلند بروند. اساساً، آنها نمی‌خواستند از طریق فرانسه بروند.

آنجا مجازات اعدام است. اما برای بسیاری از آنها، رودخانه راین پر از دزد بود. بعضی از آنها قانونی هستند و بعضی دیگر غیرقانونی.

به افراد قانونی، مالیات بگیران می‌گفتند. بسیاری از منونایت‌ها، زمانی که به روتردام یا آمستردام رسیدند، بی‌پول بودند. هر چه داشتند فروخته بودند و پولش را خرج کرده بودند تا به رودخانه بروند.

بنابراین، تعداد زیادی از آنها خود را به عنوان خدمتکاران قراردادی به ناخدایان دریایی فروختند. وقتی به فیلادلفیا رسیدند، ناخدای دریایی نیز به نوبه خود، قرارداد آنها را به یک آمریکایی فروخت. و این افراد سپس از طریق قرارداد، هزینه سفر خود را تأمین می‌کردند.

این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد. اینها افرادی هستند که، شاید به دلایلی که خودشان انجام داده‌اند یا نداده‌اند، نتوانسته‌اند در زمین‌های خانوادگی خود به کار خود ادامه دهند. و بنابراین، خودشان را می‌فروشند.

خب، این چیزیه که اینجا اتفاق می‌افته. و جالبه که اونجا باید به چند تا مسئله رسیدگی کنید. آگه با همسر بیاد، می‌تونه با همسر و بچه‌هاش بره بیرون.

اگر او بدون همسر وارد شود و ارباب از میان دیگر خدمتکارانش همسری به او بدهد، آن زن تا پایان هفت سال خدمت او باقی می‌ماند - با فرض اینکه هفت سال خدمت او هنوز تمام نشده باشد. و در آن مرحله است که تصویر معروف فرو کردن درفشی از گوش او در چوب را می‌بینید که می‌گوید: من خدمت را دائمی می‌کنم چون عاشق همسر و فرزندانم هستم.

جالب بود. بسیار خوب. آیا نکته‌ی دیگری هست که بخواهید در مورد آن توضیح دهید؟ بله.

ظاهراً، دوره هفت ساله قطعی بود. بنابراین، دوره‌های هفت ساله آنها هرگز با هم مطابقت نخواهند داشت. او باید هفت سال دیگر ثبت نام می‌کرد که در اواسط آن هفت سال دختر تمام می‌شد و می‌توانست آزاد شود، اما او نمی‌توانست.

نه از این. آره. آره.

آره. باشه. و من گمان می‌کنم بخشی از آن فقط پیچیدگی‌ای است که آنجا شروع به درگیر شدن می‌کند، و فقط سعی دارد آن را ساده نگه دارد.

نکته‌ی دیگه‌ای در موردش هست؟ باشه. بیا به ۱۲ تا ۱۷ نگاه کنیم. موضوع مشترک اینجا چیه؟ خشونت

.بله. بله. اگر کسی را طوری بزنی که بمیرد، او را خواهند کشت

اما اگر او در کمین او نبوده، بلکه خدا او را به دست او انداخته، آنگاه من برای تو جایی تعیین می‌کنم که بتواند به آنجا فرار کند. حال دوباره به یاد داشته باش که در جوامع بدوی، خون، خون می‌خواهد. در غیر این صورت، زندگی آنقدر بی‌ارزش می‌شود که بی‌ارزش می‌شود.

همانطور که در هر یک از شهرهای بزرگمان می‌بینیم. بنابراین، اگر من و شما در جنگل کار می‌کنیم، درختان را قطع می‌کنیم، و سر تبر من از جا کنده می‌شود و شما را می‌کشد، خانواده شما حق دارند که در عوض خون مرا طلب کنند. این در جامعه به طور کلی صادق است.

حالا، این قانون خاص چه می‌گوید؟ در آن صورت، من خواهم ساخت. آیا شهرهای پناهگاه را به خاطر دارید؟ بعداً در اعداد و تثنیه، در مورد چگونگی تأسیس این شهرها صحبت می‌شود. و اگر این اتفاق برای من بیفتد، و خانواده شما از من پیروی کنند و بخواهند که خون شما از خون من جبران شود، می‌توانم به شهر پناهگاه بروم و تا زمان مرگ کاهن اعظم در آنجا زندگی کنم. و یک کاهن اعظم جدید منصوب می‌شود، و در آن زمان، روزهای آزاد فرا می‌رسد.

و می‌توانم به جایی که بودم برگردم. حالا می‌گوییم، خب، چرا فقط نمی‌گویید، اگر تصادفی بوده، شما بی‌گناه هستید، و تمام. باز هم، اهمیت خون

خون ریخته شده است، و شما نمی‌توانید آن را فراموش کنید. و این مربوط به این است که من در مورد این موضوع با شما صحبت کرده‌ام: چرا عیسی باید می‌مرد؟ چون خدا نمی‌تواند گناه را نادیده بگیرد، به همین دلیل است. بنابراین، اینجا با خشونت برخورد می‌شود؛ هر کسی که پدر یا مادرش را بزند، به مرگ محکوم خواهد شد.

هر که مردی را بدزدد و او را بفروشد، یا آدم‌ربایی کند، به مرگ محکوم است. هر که پدر یا مادر خود را دشنام دهد، به مرگ محکوم است. البته این روی دیگر سکه‌ی احترام به پدر و مادر است.

این کاملاً نقطه مقابل آن یکی است. و باز هم، همانطور که دفعه قبل صحبت کردیم، این راهی برای گفتن این است که من خودساخته هستم و به کسی بدهکار نیستم. و خدا می‌گوید، وقتی شروع به گفتن این حرف می‌کنی، تقریباً غیرقابل نجات هستی.

تقریباً تمام شد. بسیار خوب، نکته‌ی دیگری هست که بخواهید در موردش توضیح دهید؟ فقط روش مشارکتی را به کار ببرید، به کلیسا پول بدهید و مجبور نباشید چیزی به والدین بدهید تا از شما حمایت کنند. و این همان چیزی است که عیسی می‌گفت: با قانون خود، قانون خدا را بی‌اثر کرده‌اید.

حالا به یاد داشته باشید، چیزی که اینجا در موردش صحبت می‌کنیم این است که، پس از بازگشت از تبعید در بابل، یهودیان متفکر گفتند، چرا این اتفاق برای ما افتاد؟ خب، پاسخ این است که ما قانون را زیر پا گذاشتیم، به همین دلیل است. و شما ۶۱۳ قانون دارید. پس چگونه می‌توانیم مطمئن شویم که دوباره این کار را انجام نمی‌دهیم و این دوباره برای ما اتفاق نمی‌افتد؟ ما ۱۲۰۰ تفسیر ارائه می‌دهیم که به ما کمک می‌کند بدانیم که آیا این قوانین را زیر پا می‌گذاریم یا نه.

بنابراین، کتاب مقدس می‌گوید، در روز سبت کار نکنید. خب، کار چیست؟ این را به طور کامل توضیح نمی‌دهد. بنابراین، ما آن را توضیح خواهیم داد.

حمل کردن چیزی در جیب‌هایتان کار است. بنابراین، در روز سبت، بهتر است مطمئن شوید که جیب‌هایتان خالی است. نوشتن چیزی کار است.

بنابراین، نه کاغذی، نه مدادی، نه لوحی، نه کاتبی، هیچ چیز. امروزه در بخش ارتدکس اورشلیم، به گردشگران به دقت هشدار داده می‌شود که در روز سبت چیزی ننویسند. اگر این کار را انجام دهید، و در آن بخش باشید، مورد هجوم جمعیت قرار خواهید گرفت و ممکن است زنده بیرون نیابید.

شما دارید قانون خدا را زیر پا می‌گذارید. خب، این یکی از آن تعبیرات است. می‌گوید به پدر و مادرتان احترام بگذارید.

این یعنی چی؟ خب، این به این معنی نیست که شما نمی‌توانید چیزی را که به آنها می‌دادید به کلیسا بدهید. می‌توانید. و عیسی می‌گوید، با شریعت خود، شریعت خدا را بی‌اثر کرده‌اید.

بله. همه‌تان شنیدید؟ یک آسانسور سبت در بیمارستان هست که به‌طور خودکار در هر طبقه توقف می‌کند، بنابراین لازم نیست دستتان را بالا ببرید و دکمه را فشار دهید. روشن کردن کلید برق، بله.

بله. بله. شما نمی‌توانید در روز سبت بیش از ۲۰۰ یارد سفر کنید.

بنابراین، این یعنی عبادت باید در مراکزی باشد که ۲۰۰ یارد از یکدیگر فاصله دارند. بله، بله، بله. خاخام لکسینگتون سال‌ها پیش خانه‌ای داشت.

کنیسه جایی بود که بعدها پیتزا فروشی جو بولونیا در آن قرار گرفت، که البته طنزهای خودش را دارد. اما به هر حال، او خانه‌ای در نهر تیت داشت. بنابراین، عصر جمعه، حدود ساعت ۴:۳۰، همسرش او را با ماشین به آپارتمانش می‌برد که در فاصله ۲۰۰ یاردی کنیسه بود، تا در روز سبت، مجبور نباشد بیش از ۲۰۰ یارد پیاده‌روی کند.

اما این چیزی است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. تعداد آنها ۶۱۳ نفر بود. بله، این روشی است که آنها شمارش کردند.

بنابراین، این قوم تا حدودی به عنوان فریسیان تعبیر می‌شوند. آیا این همه چیز را گیج نکرد؟ نه، نه، زیرا همه اینها تفسیرهایی از اینها هستند. و این باعث شد که این موضوع خیلی تحت‌اللفظی شود.

اوه، بله، بله، بله. تمام زندگی شما همینطور است. و به همین دلیل است که عیسی و پولس به این نوع چیزها حمله می‌کنند.

آنها به ده فرمان حمله نمی‌کنند. آنها حتی به قوانین عهد و پیمان هم حمله نمی‌کنند. اما به این چیزها حمله می‌کنند.

مثلاً، شما نمی‌توانید تخم‌مرغی را که یک مرغ در روز سبت گذاشته است، بخورید. او کار کرده است. شما اینطور فکر نمی‌کنید؟ فقط به حرف او گوش دهید.

بنابراین، می‌دانید، ما اینجا همه چیز ممکن را پوشش خواهیم داد تا کاملاً مطمئن شویم که قانون را زیر پا نمی‌گذاریم. و این همان نوع شخصی است که عیسی درباره‌اش صحبت می‌کند، درباره مردی که در معبد می‌ایستد و می‌گوید، خدای خود را شکر می‌کنم که من مثل این مردم نیستم. آیا زایمان در آن روز بود؟ در آن زمان زایمان اتفاق افتاد.

دوره تطهیر دو برابر شد. یک زن پس از تولد نوزاد پسر، هفت روز و پس از تولد نوزاد دختر، ۱۴ روز ناپاک خواهد بود. در روز سبت، این مدت ۱۴ و ۲۸ روز است.

.بسیار خوب. آیات ۱۸ تا ۳۶. وجه مشترک اینها چیست؟ بله، روابط شخصی

، و معمولاً، باز هم، خشونت است، اما نه در سطحی که در آیات ۱۲ تا ۱۷ داشتیم. در آیات ۱۲ تا ۱۷ خشونت به خشونت وحشیانه‌ای گرایش دارد که اغلب، معمولاً، تقریباً همیشه منجر به مرگ می‌شود. در اینجا، ما در مورد سطح کمتری از آن صحبت می‌کنیم، اگرچه، بار دیگر، می‌توانید مرگ را نیز در نظر بگیرید، اما این بیشتر محصول جانبی آنچه اتفاق افتاده است تا اثر مورد نظر واقعی است.

می‌توانید ببینید که در نوع مجازات، درجه‌بندی وجود دارد. برای مثال به بندهای ۲۰ و ۲۱ توجه کنید. اگر مردی برده‌ای، چه مرد و چه زن، را با چوب بزند و برده زیر دست او بمیرد، باید از او انتقام گرفته شود.

حالا جالب است، به ما گفته نشده که انتقام چیست، اما طبق قانون چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان، ارباب خواهد مرد. از طرف دیگر، اگر برده یک یا دو روز زنده بماند، انتقام گرفته نشده است، زیرا برده پول اوست. بنابراین دوباره، سعی می‌کنم با درجات مختلف آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد، سر و کله بزنم.

همین موضوع، آیات ۱۸ و ۱۹ خیلی جالب هستند. اگر دو نفر با هم دعوا کنند و یکی از آنها نمیرد و به رختخواب می‌رود، آن مرد دوباره زنده می‌شود و با عصایش بیرون می‌رود. کسی که او را زده، تبرئه خواهد شد. فقط او تاوان وقت تلف شده‌اش را خواهد داد و کاملاً شفا خواهد یافت.

خب، حالا اگر این یارو چهار یا پنج روز بعد بمیرد، داستان دیگری می‌شود. دوباره، تلاش برای کنار آمدن با پیچیدگی‌های زندگی و عناصر مختلف آن. آیا نکته‌ی دیگری هست که بخواهید در موردش توضیح دهید؟ فکر می‌کنید اگر زندان داشتند، ممکن بود تفاوتی در این ماجرا وجود داشته باشد؟ شاید

باز هم، اینها بسیار شبیه به قوانینی هستند که در بین‌النهرین دارید. آنها معمولاً انسانی‌تر از قوانین بین‌النهرین هستند. ما می‌دانیم که بین‌النهرین زندان‌هایی داشت، اما آنها مکان‌هایی بودند که شما نمی‌خواستید به آنجا بروید زیرا، معمولاً، دیگر هرگز از آنجا بیرون نمی‌رفتید.

.خب، اما ممکن است. بسیار خوب، ادامه می‌دهیم. ۱: ۲۲ تا ۱۷.

وجه مشترک این دستورات چیست؟ مالکیت، بله، و رفتار مسئولانه با اموال. رسیدگی به جبران خسارت اگر کسی گاوی را به جای گوسفند بدزدد و آن را بکشد یا بفرودد، باید به جای گاو، پنج گاو و به ۱: ۲۲. جای گوسفند، چهار گوسفند پس بدهد.

اگر دزدی در حال ورود غیرقانونی پیدا شود و به او ضربه‌ای زده شود که بمیرد، خون بها نخواهد داشت. مردی وارد خانه شما می‌شود و شما به او شلیک می‌کنید و او می‌میرد؛ این روشی است که در پیش گرفته شده است. اما اگر خورشید بر او طلوع کرده باشد، خون بها خواهد داشت.

داریم در مورد چی حرف می‌زنیم؟ اون یارو تو خونه‌ی منه، و وقتی از در بیرون می‌دوه برمی‌گرده و به من نگاه می‌کنه، و من اونو می‌شناسم. بنابراین فردا صبح، به خونه‌اش رفتم، و اون در رو باز کرد، و من اونو منفجر کردم. کتاب مقدس می‌گه، اه، این دفاع از خود نبود، این انتقام بود، و انتقام از آن خداونده

بنابراین، یک مرز جالب، جالب بین دفاع از خود و امواتان و انتقام گرفتن برای آنچه که، فکر می‌کنید، با شما شده است، کشیده شده است. بله؟ پس، این به این اشاره ندارد که آیا او به نحوی در طول روز وارد خانه شما شده است. درست است؟

در مورد آن صحبت نمی‌شود. به طور خاص نه. و من فکر می‌کنم، باز هم، در آن جامعه، تقریباً همیشه کسی در طول روز در اطراف خانه خواهد بود، بنابراین بعید است که این اتفاق بیفتد

. کسی به شما ملکی برای مراقبت می‌دهد و شما از آن سوءاستفاده می‌کنید. باید آن را با غرامت جبران کنید. آن را از دست می‌دهید.

بعدش باید بری پیش کشیش و قسم بخوری. و، خب، فرض اینکه که اگه قسم دروغ بخوری، به اتفاق بد برات میفته. اگه دزدیده بشه، باید مدرکی دال بر دزدیده شدنش ارائه بدی

. بنابراین دوباره، کل این ماجرای رابطه من با اموال شما و ارزشی که خدا برای دارایی‌های یک فرد قائل است. اگر چیزی هست، حالا اینجا، ببخشید که سیاسی شدم، اما اگر چیزی هست که من را علیه سوسیالیسم متعصب می‌کند، همین چیزهاست. خدا برای اموال شما ارزش قائل است، و من نمی‌توانم آن را به عنوان اموال مشترکمان در نظر بگیرم و از اموال شما برای چیزی که فکر می‌کنم خیر عمومی است استفاده کنم.

لازم نیست با من موافق باشی. باشه. خب، آیا اون نوع پیشینه‌ای که عیسی در مورد پسرهایی با استعدادهایی که بهشون استعداد داده شده بود تا برای اربابشون نگه دارن، صحبت می‌کنه؟ ممم

. ممم. دقیقاً همینه. دقیقاً همینه.

. به آنها داده شد که تکثیر شوند، و این کار را نکردند. بسیار خب. ۲۲۱۸ به ۳۱

. بیایید به اینها نگاه کنیم و امشب را به هم اختصاص دهیم. اینها درباره چیست؟ اخلاق. بله.

. بله. به طور خاص. بله.

عدالت اجتماعی در یک چارچوب اخلاقی و معنوی قرار دارد. شما نباید به یک جادوگر اجازه زندگی بدهید. او احتمالاً این را عدالت اجتماعی نمی‌نامد، اما اول از همه، جادو هیچ جایی در این جامعه نخواهد داشت

هر که با حیوانی همبستر شود، کشته خواهد شد. هر که برای خدایی غیر از خداوند قربانی کند، نابود خواهد شد. احتمالاً هر سه مورد مربوط به بت‌پرستی است.

، من قبلاً در مورد جهان‌بینی بت‌پرستی با شما صحبت کرده‌ام. ایده این است که هیچ تمایز اساسی بین انسان، الهی و طبیعت وجود ندارد. هر سه این قلمروها در یکدیگر سهیم هستند

اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ آنجا به طور خودکار تکرار می‌شود. آنچه اینجا اتفاق می‌افتد، اینجا به طور خودکار تکرار می‌شود. و غیره.

بنابراین، اگر بخواهم اتفاقی در طبیعت بیفتد، کاری در دنیای خودم انجام می‌دهم که خدایان آن را تکرار می‌کنند و نتیجه این می‌شود که آن اتفاق در طبیعت می‌افتد. هیچ مرزی وجود ندارد. بنابراین، هیچ مرزی بین من و ماده وجود ندارد.

هیچ مرزی بین پدر و دختر وجود ندارد. هیچ مرزی بین انسان و حیوان وجود ندارد. و شما به پایین لیست بروید.

هیچ مرزی وجود ندارد. این دنیایی است که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم. دنیای ما عمیقاً و اساساً بت‌پرستانه است.

و اگر بگویید مرزی وجود دارد، مرتکب تبعیض شده‌اید. یک جرم ناشی از نفرت. بله، اوه بله.

بنابراین، کاملاً واضح به نظر می‌رسد که در آیین‌های بت‌پرستی، برای بیان یک نکته الهیاتی، از روش‌های حیوانی استفاده می‌شد. بنابراین، احتمالاً اینجا فقط یک سازمان متفرقه نیست. جادوگری، حیوانیت، قربانی کردن برای هر خدای دیگری.

اجازه دهید در مورد کلمه‌ای که در آیه ۲۰ استفاده شده است، توضیح دهم. هر که برای خدای دیگری غیر از خداوند قربانی کند، به هلاکت سپرده خواهد شد. نه اینکه فقط کشته شود.

نه فقط به مرگ محکوم کردن. دو کلمه عبری مختلف برای آن دو وجود دارد. این یک کلمه سوم است.

این کلمه‌ای است که، گمان می‌کنم قبلاً در موردش صحبت کرده‌ایم، کلمه‌ای است که بر اساس سه حرف ساخته شده است. و به معنی چیزی است که ممنوع M، R و H، یک Chet، رادیکال یا سه صامت آنها است. ما آن را در انگلیسی داریم. این یک کلمه قرضی عربی است.

حرمسرا. ورود به آن زنان ممنوع است. آنها متعلق به شیخ هستند.

و هیچ کس دیگری نمی‌تواند آنها را با درد مرگ لمس کند. خدا می‌گوید کسی که برای خدایی غیر از خودش قربانی می‌کند، خود را برای خدا مقدس می‌کند، به این معنا که خود قربانی می‌شود.

اریحا همین بود. کنعانیان هم همین بودند. بنابراین، این یک عنصر مذهبی قوی را اینجا قرار می‌دهد.

آنها، به یک معنا، خود را به دست خدا سپرده‌اند و نمی‌توانند برای هیچ چیز دیگری جز قربانی برای او استفاده شوند. بنابراین، آیه ۲۰ همین است. و من فکر می‌کنم این نکته‌ی مهمی است.

اجازه دهید در مورد آیات ۲۵، ۲۶ و ۲۷ توضیح دهم. البته، شما نمی‌توانید به هیچ یک از برادران و خواهران عبری خود پول با بهره قرض دهید. می‌توانید به غیریهودیان پول با بهره قرض دهید، اما نمی‌توانید به هیچ یک از قوم خود پول با بهره قرض دهید.

اما اینجا یک فرد فقیر است. او باید مقداری پول نقد داشته باشد. و او پیش من می‌آید و می‌گوید، آقا، لطفاً یک شِکِل به من قرض می‌دهید؟ من می‌توانم آن را ظرف دو روز پس بدهم.

و من می‌پرسم، چه وثیقه‌ای داری؟ و او می‌گوید، تنها چیزی که دارم شنل من است. باشه، شنل تو را می‌گیرم. حالا قانون می‌گوید، هنگام غروب آفتاب، برو آن مرد را پیدا کن و شنلش را به او پس بده.

این تنها پتویی است که دارد. صبح، می‌توانید دوباره آن را پس بگیرید. اما اینجا دوباره این عنصر انسانی وجود دارد، این نگرانی نه فقط برای رعایت قوانین سرد، بلکه برای عملکرد روابط انسانی.

اگر او به من التماس کند، من به حرفش گوش خواهم داد، چون من دلسوز هستم. حالا، دوباره، پاتریشیا گفت که این بخش درباره عدالت اجتماعی است. همینطور هم هست.

اما این عدالت اجتماعی است که کاملاً با پرستش خدا گره خورده است. و این ما را به جایی که از آنجا شروع کردیم برمی‌گرداند. چرا این کارها را می‌کنم؟ چرا با فردی که هیچ نفوذ اجتماعی ندارد، به عنوان یک انسان واقعی رفتار می‌کنم؟ خب، فقط از روی خیرخواهی قلبم.

نه. چون آن شخص، مثل من، به تصویر خدا آفریده شده است. بنابراین، زیربنای پرستشی همه اینها بسیار مهم است.

یکی از چیزهایی که همچنان باعث شرمساری خداناباوران گمنام در آمریکا می‌شود، خب، آنها دیگر گمنام نیستند، این واقعیت است که هیچ نوع دوستی در بین خداناباوران وجود ندارد. چرا که نه؟ چون هیچ انگیزه‌ی پرستش‌آمیزی برای کنار گذاشتن منافع شخصی‌ام به خاطر دیگران وجود ندارد. آنها داشتند از اینجا رد می‌شدند.

این یک عهد الهی است. این عهدی با خداست. چرا ما اینگونه رفتار می‌کنیم؟ چرا این کارها را انجام می‌دهیم؟ زیرا آنها منعکس‌کننده شخصیت خدای خالق هستند.

اگر خالق، یعنی خدا، وجود نداشته باشد، ما کاملاً در توضیح اینکه چرا در جهان، کسی باید اخلاقی باشد، درمانده می‌شویم. این احمقانه است. این یک دنیای بی‌رحم است.

چه کسی به کس دیگری اهمیت می‌دهد؟ آه. اما اگر، در واقع، شما متعلق به خدایی هستید که شما را به لطف خود از بردگی رهایی بخشیده است، پس زندگی او را زیستن، زندگی‌ای که با شور و شوق نگران رفاه همه فرزندان‌ش است، آه، این همه چیز را تغییر می‌دهد. بسیار خوب.

هفته آینده با سومین نمونه از این نمونه‌های رفتار مبتنی بر عهد و سپس مهر و موم کردن عهد، یعنی مهر و موم کردن، در فصل ۲۴ ادامه خواهیم داد.

این دکتر جان اسوالت است که در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱۱، خروج ۲۱-۲۲ است.